



عارف آیینی<sup>۱</sup>

محمدصادق زاهدی<sup>۲</sup>

مجید ملایوسفی<sup>۳</sup>

عبور از واقع‌گرایی و ضدّ واقع‌گرایی: بررسی دیدگاه ناواقع‌گرایی

نلسون گودمن\*

### چکیده

اختلاف میان واقع‌گرایی و ضدّ واقع‌گرایی درباره وجود عالم واقع و نسبت آن با ذهن انسان است. نلسون گودمن این اختلاف را اختلافی حقیقی و اصیل نمی‌داند و در این میان دیدگاه سومی را برگزیده و آن را «ناواقع‌گرایی» می‌نامد. دیدگاه ناواقع‌گرایی گودمن به‌طور کامل در نظریه «جهان‌سازی» او تبیین شده است. بر اساس این نظریه، جهان مستقل از ذهن وجود ندارد، بلکه انسان با ذهن و زبان خود، توصیف‌ها و نسخه‌هایی می‌سازد و هر یک از این نسخه‌ها جهان خود را می‌سازند. در این مقاله، ابتدا دیدگاه کلی گودمن درباره مبحث واقع‌گرایی - ضدّ واقع‌گرایی و انگیزه‌ها و ریشه‌های ناواقع‌گرایی او بررسی شده است. در تبیین دیدگاه گودمن نشان داده‌ایم که وی متأثر از مبانی پراگماتیسم است و موضع او در دوگانه واقع‌گرایی - ضدّ واقع‌گرایی - جای نمی‌گیرد. سپس با تشریح نظریه جهان‌سازی و انتقادهای وارد شده به آن کوشیده‌ایم تا حد امکان به این انتقادهای پاسخ دهیم. هر چند گودمن به وجود واقعیت فی‌نفسه اعتراف نمی‌کند، اما آن را انکار نمی‌نماید، بلکه نادیده می‌گیرد. همچنین ضمن بررسی انتقادهای نشان داده‌ایم پاسخ بسیاری از آنها به‌طور ضمنی در عبارات گودمن وجود دارد. مهمترین انتقاد، به معیار تمایز نسخه‌های درست از نادرست مربوط می‌باشد. به نظر گودمن معیار درستی یک نسخه، «متناسب بودن در عمل» است و بر خلاف نظر منتقدان، این معیار، در واقع، معیاری عینی و معتبر می‌باشد.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی، ضدّ واقع‌گرایی، ناواقع‌گرایی، جهان‌سازی، پراگماتیسم، گودمن.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۶

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین (نویسنده مسئول) aref.aiini@yahoo.com

mszahedi@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

mollayousefi@yahoo.com

۳. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین



## مقدمه

تاریخ فلسفه، عرصه تقابل دو رویکرد کلی در حوزه‌های مختلف فلسفه یعنی واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی بوده است. اختلاف میان واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی در تبیین وجود عالم واقع و نسبت آن با ذهن انسان است. واقع‌گرایان وجود جهان و ماهیت آن را مستقل از ذهن انسان یا هر موجود اندیشنده‌ای می‌دانند. در مقابل، نظریه‌های مختلفی تحت عنوان کلی ضد واقع‌گرایی، وجود جهان یا ماهیت آن را به نحوی وابسته به ذهن انسان برمی‌شمارند. این تقابل در حوزه‌های مختلف فلسفه مانند هستی‌شناسی، معناشناسی، معرفت‌شناسی، اخلاق و علم، نظریه‌های مختلف و متنوعی در یکی از دو گروه بزرگ واقع‌گرایی یا ضد واقع‌گرایی ایجاد کرده است. برخی از نظریه‌های ضد واقع‌گرایانه که به دیدگاه کانتی معروف هستند ضمن اینکه نحوه بازنمایی جهان را به ساختار ذهن وابسته می‌دانند، وجود واقعیتی شناخت‌ناپذیر و مستقل از انسان را در وجودشناسی خود می‌پذیرند. وجود شکاف معرفتی میان بازنمایی واقعیت و واقعیت شناخت‌ناپذیر، موجب ظهور نظریه‌های ایده‌آلیستی و در نهایت انکار وجود واقعیت مستقل از ذهن شد. نظریه‌های ایده‌آلیستی با مشکلات معرفت‌شناختی و معناشناختی متعددی روبرو هستند.

در دوران معاصر برخی از فیلسوفان به منظور حل معضلات هر یک از این دو جریان فلسفی کوشیده‌اند ضمن پرهیز از ایده‌آلیسم، وجود واقعیت شناخت‌ناپذیر کانتی را در وجودشناسی خود در نظر نگیرند. نظریه «واقع‌گرایی درونی» پاتم نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. نلسون گودمن فیلسوف تحلیلی معاصر، جزء آن دسته از فیلسوفانی است که معمولاً در مقابل واقع‌گرایی و به عنوان ضدواقع‌گرا شناخته می‌شود. اما خود گودمن مدعی است که در مسئله اختلاف میان واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی، دیدگاهی متفاوت دارد که خودش آن را ناواقع‌گرایی<sup>۱</sup> نامیده است. این پرسش که ناواقع‌گرایی گودمن به چه معناست و او به چه دلیل از به‌کار بردن اصطلاح ضدواقع‌گرایی برای دیدگاه فلسفی خود پرهیز می‌کند، یکی از پرسش‌هایی است که در این مقاله به آن پاسخ می‌دهیم.

دیدگاه ناواقع‌گرایی گودمن به‌طور کامل در نظریه هستی‌شناختی مشهور و مناقشه‌برانگیز او یعنی نظریه جهان‌سازی<sup>۲</sup> نشان داده شده است. بر اساس نظریه جهان‌سازی گودمن، جهان، مستقل از ذهن انسان وجود ندارد،

1. Irrealism  
2. Worldmaking



بلکه این ذهن ماست که جهان را می‌سازد. به بیان دیگر ما جهان را کشف نمی‌کنیم، بلکه آن را می‌سازیم. گودمن مدعی است که ما انسان‌ها با ذهن و زبان خود نسخه‌هایی<sup>۱</sup> مختلف از جهان می‌سازیم و این نسخه‌های ساخته شده، جهان‌های متعدد را می‌سازند. بنابراین از نظر گودمن یک جهان متعین و مستقل از ذهن انسان وجود ندارد بلکه جهان‌های مختلف وجود دارد که ما آنها را ساخته‌ایم.

نظریه جهان‌سازی گودمن که دربردارنده عدم وجود جهان مستقل از ذهن است، در نگاه اول نظریه‌ای ایده‌آلیستی به نظر می‌رسد، اما گودمن مدعی است نظریه او با ایده‌آلیسم تفاوت دارد. تفاوت ادعایی ناواقع‌گرایی گودمن و ایدآلیسم پرسش دیگری است که در این مقاله به آن می‌پردازیم. از طرفی ساخته شدن جهان‌های متعدد و مختلف توسط ذهن و زبان انسان، نوعی نسبت‌گرایی وجودشناختی پدید می‌آورد که خود گودمن از آن به نسبت‌گرایی افراطی<sup>۲</sup> تعبیر کرده است، اما در عین حال مدعی است این نسبت‌گرایی با تمایز میان نسخه‌های درست و نادرست در نظریه او محدود شده است. با توجه به عدم وجود واقعیت مستقل از ذهن در نظریه گودمن، معیار تمایز نسخه‌های درست از نادرست محل مناقشه و انتقاد است. بررسی معیار تمایز نسخه درست از نادرست و پاسخ‌های گودمن به انتقادات وارد شده به معیار گودمن در این موضوع، مسئله دیگری است که در این مقاله بررسی می‌کنیم.

بیشتر مقالاتی که درباره دیدگاه گودمن، به‌ویژه نظریه جهان‌سازی او نوشته شده، از موضع انتقاد بوده است. این رویکرد موجب گردیده نظریه او به خوبی معرفی نشود و برخی از زوایای پنهان آن نادیده گرفته شود. در این مقاله می‌کوشیم بدون پیش‌فرض‌های واقع‌گرایانه، نظریه گودمن را با توجه به مبانی مد نظر او و به‌طور جامع بررسی کنیم. فرضیه تحقیق این است که گودمن و هم‌فکران او فارغ از نزاع همیشگی و بی‌نتیجه میان واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی، به دنبال طرح و بسط دیدگاهی هستند که هر چه بیشتر بتواند به مسائل کاربردی ما در علم و زندگی روزمره پاسخ دهد. در ادامه ابتدا دیدگاه کلی گودمن درباره مبحث واقع‌گرایی - ضدواقع‌گرایی و انگیزه‌ها و ریشه‌های ناواقع‌گرایی او را بررسی می‌کنیم، سپس با تشریح نظریه جهان‌سازی او و بررسی انتقادهای وارد شده به آن می‌کوشیم تا حد امکان به این انتقادات پاسخ دهیم.

1. Versions

2. Radical Relativism



## ۱. ناواقع‌گرایی

گودمن نزاع میان واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی را اختلافی حقیقی و اصیل نمی‌داند و معتقد است این اختلاف‌ها ناشی از امور قراردادی و اختیاری می‌باشد و به همین دلیل موضع خود را ناواقع‌گرایی نامیده است. او در کتاب راه‌های جهان‌سازی، واقع‌گرایی، ایده‌آلیسم، تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی و بسیاری از نظریه‌های دیگر را به نفع ناواقع‌گرایی نادیده می‌گیرد. گودمن معتقد است ناواقع‌گرایی به این معنا نیست که هیچ چیز یا چیز خاصی وجود ندارد، بلکه منظور آن است که باید بسیاری از مسائل میان این دو گروه از نظریه‌ها را نادیده بگیریم. او در پایان همان کتاب استدلال کرده است که موضوع اختلاف میان واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم با درک این موضوع که مرز میان آنها اختیاری و متغیر است، برداشته می‌شود. با تغییر مرز به سمت یک طرف یا طرف دیگر ما یا ایده‌آلیست یا واقع‌گرا می‌شویم. (Goodman, 1996: 146)

دیدگاه ناواقع‌گرایی گودمن مدعی نیست که همه چیز غیر واقعی است، بلکه براساس این دیدگاه، جهان هر چه باشد در نسخه‌ها حل می‌شود و وجود شناسی از بین می‌رود. حل شدن جهان در نسخه‌ها به این معناست که ساختار جهان به نسخه‌هایی بستگی دارد که ما با آن جهان را توصیف می‌کنیم، بنابراین واقعیت ثابتی وجود ندارد که وجودشناسی به دنبال کشف آن باشد و در نتیجه وجودشناسی از بین می‌رود. (Cohnitz & Rossberg, 2006: 194)

همان‌طور که گفتیم از نظر گودمن نزاع میان واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی غیر حقیقی و قراردادی است. موضع ناواقع‌گرایی گودمن در واقع ریشه در دیدگاه پراگماتیستی او دارد. تبیین درست نظریه جهان‌سازی گودمن نیازمند توجه به مبانی پراگماتیستی آن در مسائل وجودشناختی و معرفت‌شناختی است. برای نشان دادن ارتباط میان نظریه جهان‌سازی گودمن و پراگماتیسم در ادامه به اظهارات ریچارد رورتی درباره پراگماتیسم و نظر او درباره دیدگاه گودمن اشاره می‌کنیم.

رورتی در کتاب فلسفه و امید اجتماعی پراگماتیسم را به خوبی معرفی کرده است. به اعتقاد او:

پراگماتیست‌ها چه کلاسیک و چه نو اعتقاد ندارند که واقعیت اشیا به گونه‌ای خاص است. بنابراین می‌خواهند تمایز میان نمود-واقعیت را با تمایز میان توصیف‌های مربوط به جهان و خود ما که کمتر سودمند است و توصیف‌هایی که



بیشتر سودمند است، جایگزین سازند. (رورتی، ۱۳۸۴: ص ۷۳)

وی جای دیگر می گوید:

از نظر پراگماتیست‌ها چیزی به عنوان ویژگی غیرنسبی  $X$ ، چیزی که در سرشت طبیعت  $X$ ، ماهیت، باشد در کار نیست. بنابراین چیزی که به عنوان وصفی باشد که با  $X$ ، به گونه‌ای که واقعاً هست، تطابق داشته باشد و جدا از نسبت آن با نیازهای انسانی یا هشیاری یا زبان، در کار نیست. (رورتی، ۱۳۸۴: ۹۹)

بنابراین پراگماتیست‌ها و همچنین گودمن به عنوان یک پراگماتیست معتقدند که واقعیت مستقل از توصیف‌های ما وجود ندارد؛ زیرا از نظر یک پراگماتیست مهم نیست چه چیزی در واقع وجود دارد، بلکه مهم این است که چه توصیفی از واقعیت می‌تواند اهداف عملی ما را محقق سازد. رورتی معتقد است:

در این پرسش فایده‌ای نیست که آیا باوری بازنمود دقیق واقعیت، چه عینی و چه ذهنی است یا نه. از دیدگاه پراگماتیست‌ها، نه تنها این پرسش، بد است، بلکه ریشه بسیاری از نیروهای فلسفی هدر رفته می‌باشد. پرسش درست این است که اختیار کردن آن باور برای چه مقاصدی سودمند خواهد بود؟ (رورتی، ۱۳۸۴: ۲۹)

معیار گودمن هم برای درستی یا نادرستی یک نسخه از جهان، متناسب بودن آن با اهداف عملی است. یعنی از نظر گودمن نسخه‌ای درست است که بتواند در عمل، کارایی بهتری داشته باشد و بیشترین اهداف عملی را محقق سازد. از نظر گودمن اینکه در واقعیت چه چیزی وجود دارد، چندان مهم نیست و بهتر است این جستجوی بیهوده را پایان دهیم؛ زیرا دستیابی به واقعیت مستقل از نظام مفاهیم و توصیف‌های ما امکان‌پذیر نیست. رورتی هم در تعریف پراگماتیسم می‌گوید از نظر پراگماتیست‌ها توصیف‌های جهان با توجه به مقاصد و اهداف ما نسبی است و هدف ما از پژوهش‌های فلسفی و علمی کسب فایده است نه اینکه اشیا و جهان را آن‌گونه که هست، توصیف کنیم. بنابراین از نظر پراگماتیست‌ها این پرسش که «آیا جهان را همان گونه که هست توصیف می‌کنیم؟» پرسشی است که هیچ‌گاه نیازی به طرح آن نیست. (رورتی، ۱۳۸۴: ۳۱)



ریچارد رورتی نظر دیویدسن<sup>۱</sup> و دیویی<sup>۲</sup> را به‌عنوان مهم‌ترین فیلسوفان پراگماتیست درباره‌ی ماهیت و هدف معرفت مثال می‌زند و نظریه‌ی جهان‌سازی گودمن را تأییدی بر این نظریه معرفی می‌کند. همان‌طور که می‌بینیم نظریه‌ی جهان‌سازی، نتیجه‌ی نگاه پراگماتیستی به ماهیت معرفت است.

او (دیویدسن) و دیویی هم عقیده هستند که باید از این اندیشه که معرفت به‌مثابه‌ی تلاش برای بازنمودن واقعیت است، دست برداریم... گودمن حق دارد که می‌گوید هستی جهان یک شیوه ندارد و بنابراین برای بازنمایی دقیق جهان یک شیوه وجود ندارد، بلکه برای عمل کردن به گونه‌ای که امیدهای بشر به سعادت تحقق یابد، چند راه است. (رورتی، ۱۳۸۴: ۸۰-۷۹)

گودمن مدعی است ما جهان را کشف نمی‌کنیم؛ زیرا جهان مستقل از ذهن انسان وجود ندارد، بلکه جهان‌های متعددی وجود دارد که ما آنها را می‌سازیم. این ادعای گودمن ظاهراً ادعایی خود-متناقض است. زیرا اگر مدعی باشد که به این نتیجه رسیده که جهان مستقل از ذهن، تعین خاصی ندارد، در واقع نحوه‌ی بودن جهان را توصیف کرده است و آن این است که جهان یک نحوه‌ی بودن ندارد، بلکه جهان‌های متعدد وجود دارد که وابسته به ذهن هستند. اما این خود، خبری کاشف از واقعیت است و با ادعای اولیه‌ی که ما جهان را کشف نمی‌کنیم و آن را می‌سازیم، متناقض است. همچنین اگر ادعا کند که این نظریه را که «جهان متعدد و وابسته به ذهن می‌باشد»، ابداع کرده است و کشف از واقعیت نیست، در واقع نظریه‌ای خواهد بود که دلیلی برای قبول آن و ترجیح آن بر نظریه‌های رقیب وجود ندارد. پاسخ این انتقاد و رفع ابهام از ادعای گودمن، در مبانی پراگماتیسم نهفته است. ریچارد رورتی در دفاع از پراگماتیسم و حل این معضل می‌گوید:

اما ما صدافلاطون‌گرایان نباید این شیوه تنظیم و تدوین مسئله را بپذیریم؛ زیرا با مشکل جدی روبرو خواهیم شد. اگر تمایز میان یافتن و ساختن را در صورت ظاهر بپذیریم، مخالفان ما می‌توانند پرسش دشوارتری طرح کنند که آیا ما این واقعیت شگفت‌انگیز را کشف کرده‌ایم که آنچه عینی انگاشته می‌شده، در عمل ذهنی است یا آن را ابداع کرده‌ایم؟ اگر ادعای کشف کنیم در تناقض با خود قرار می‌گیریم و اگر بگوییم آن را ابداع کرده‌ایم، چرا کسی باید

1. Donald Davidson

2. John Dewey



ابداع ما را جدی بگیرد؟ به نظر مهم است ما که متهم به نسبی‌گرایی شده‌ایم استفاده از تمایزگذاری‌های میان یافتن و ساختن، کشف و اختراع، عینی و ذهنی را متوقف کنیم. (رورتی، ۱۳۸۴: ۲۱)

به بیان دیگر، کسانی مانند رورتی و گودمن معتقدند برای تبیین این دیدگاه نباید از همان مفاهیمی که در اختلاف میان واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی رایج می‌باشد، استفاده کرد. پراگماتیسم در واقع پرهیز از این تمایزگذاری‌های دوگانه و بیهوده است. به همین دلیل، گودمن به وجود جهان مستقل اعتراف نکرده است و در عین حال آن را به‌صراحت نیز انکار نمی‌کند، بلکه نادیده می‌گیرد. به‌طور خلاصه براساس دیدگاه ناواقع‌گرایی گودمن باید نزاع میان واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی را نادیده گرفته و به دنبال کشف جهان مستقل از ذهن نباشیم. گودمن از یک‌سو بر خلاف واقع‌گرایان به دنبال اثبات واقعیت مستقل از ذهن نیست و از سوی دیگر مانند ضدرنالیست‌ها در صدد انکار جهان مستقل از ذهن نمی‌باشد. در ادامه بحث، با بررسی نظریه جهان‌سازی، جزئیات بیشتری از دیدگاه گودمن روشن خواهد شد.

## ۲. جهان‌سازی

گودمن در کتاب معروف خود با عنوان راه‌های جهان‌سازی<sup>۱</sup> این ایده را مطرح نموده و از آن دفاع می‌کند که آنچه به‌عنوان جهان واقع می‌شناسیم، در حقیقت توصیف یا نسخه‌ای از جهان می‌باشد که توسط ذهن و زبان ما ساخته شده است. به بیان دیگر چیزی به‌عنوان جهان مستقل از توصیف‌ها و نسخه‌ها که مرجع این توصیف‌ها باشد، قابل اثبات نیست، پس می‌توانیم بگوییم جهان از همین توصیف‌ها و نسخه‌ها ساخته شده است. بنابراین به این دلیل که وجود توصیف‌های متعدد و مختلف و گاهی متضاد و متناقض از جهان، امکان دارد و ما به چیزی بیش از این توصیف‌ها دسترسی نداریم، بنابراین باید بگوییم یک جهان که توصیف‌های متعدد داشته باشد، وجود ندارد، بلکه جهان‌های متعدد و مختلف وجود دارد.

اگر از شما پرسیم جهان چگونه است، شما می‌توانید با استفاده از یک یا چند چهارچوب مرجع<sup>۲</sup> بگویید جهان چگونه است. اما اگر اصرار کنم بگویید جهان جدا از همه چهارچوب‌های مرجع چگونه است، چه می‌توانید بگویید؟ ما محدود به نحوه‌های توصیف امور توصیف شده هستیم. بنابراین می‌توانیم بگوییم جهان ما از این

1. Ways of Worldmaking  
2. Frame of reference



توصیف‌ها تشکیل شده است. (Goodman, 1978: 3)

گودمن مدعی است اگر نسخه‌هایی که ما با آن جهان را توصیف می‌کنیم، نسخه‌های درستی باشند هر یک، جهانی متناسب با خود را می‌سازند. جهان‌سازی مورد نظر گودمن ساختن به وسیله دست نیست، بلکه ساختن با ذهن یا زبان یا دیگر نظام‌های نشانه‌ای<sup>۱</sup> است. اما در عین حال، به ادعای گودمن، لفظ «ساختن» در اینجا به معنای حقیقی کلمه به کار برده شده است نه به معنای استعاری. به بیان دیگر ما نسخه‌ها را می‌سازیم و نسخه‌های درست، جهان‌ها را می‌سازند. گودمن به صراحت بیان کرده است که جهان‌های مد نظر او جهان‌های ممکن نیستند که یکی از آنها جهان واقعی و بالفعل باشد، بلکه چند جهان واقعی و بالفعل وجود دارد. بنابراین جهان‌های واقعی همان توصیف‌ها و نسخه‌ها هستند. به بیان دیگر، توصیف‌ها و نسخه‌های ساخته شده توسط ذهن ما جهان‌های واقعی هستند.

(Goodman, 1996: 145)

وی می‌گوید: «ما از جایگزین‌های چندگانه ممکن برای یک جهان واقعی سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره جهان‌های واقعی چندگانه سخن می‌گوییم.» (Goodman, 1978: 2)

انتقادهای مختلفی نسبت به نظریه جهان‌سازی گودمن مطرح شده است. نخستین مسئله این است که این نظریه، مبهم و ظاهراً متناقض است. ابهام این نظریه از آن روست که دو تفسیر متفاوت از سخنان گودمن درباره ساختن جهان و ساختن نسخه‌ها امکان‌پذیر است. این انتقاد را شفلر<sup>۲</sup> بیان کرده است. به اعتقاد شفلر مرجع واژه جهان در نظریه گودمن دو چیز می‌تواند باشد؛ نخست این که منظور گودمن از «جهان» در گزاره ما جهان را می‌سازیم، یک قرائت و نسخه از جهان باشد نه جهان عینی و تفسیر دوم این است که منظور گودمن از «جهان» در این عبارات، جهان عینی باشد نه قرائتی از آن. اما در نهایت شفلر نتیجه می‌گیرد که تفسیر دوم از سخنان گودمن احتمال بیشتری دارد. به اعتقاد شفلر احتمالاً «جهان» در اینجا نمی‌تواند به عنوان «نسخه‌ای از جهان» تفسیر شود؛ زیرا گودمن اشاره می‌کند که اظهارات متناقض نمی‌توانند در یک جهان درست فرض شوند، مگر اینکه آن جهان غیر ممکن باشد. اگر منظور گودمن در این متن، نسخه‌ای از جهان باشد، مستلزم غیر ممکن نمی‌شود، بلکه موجب ناسازگاری می‌گردد. در این متن،

---

1. Symbol Systems  
2. Israel Scheffler





مرجع واژه «جهان»، نسخه نیست، بلکه چیزهایی است که نسخه‌ها بر آنها دلالت دارند. به‌طور خلاصه در اینجا تفسیر عینی است. (Scheffler, 1996: 135-136)

همچنین گودمن گاه بیان می‌کند که ما با ساختن نسخه‌ها، جهان‌ها را می‌سازیم، اما گاه می‌گوید که نسخه‌های درست، جهان‌هایی دارند که به آنها پاسخ می‌دهد. این اظهارات، این ابهام را ایجاد کرده است که آیا گودمن نسخه‌ها را جهان‌های واقعی می‌داند یا آنها را قرائت‌های مختلف یک جهان مستقل در نظر می‌گیرد؟ شفلر با اشاره به این عبارات‌ها استدلال می‌کند:

اینکه این عبارات‌ها مستلزم تفسیر عینی هستند با اشاره به جهان‌ها به‌عنوان پاسخ‌دهنده به نسخه‌های درست نشان داده می‌شود. پس گودمن با گفتن این که ما با ساختن نسخه‌ها، جهان‌ها را می‌سازیم، این امر بیدیهی را که ما با ساختن نسخه‌ها آنها (نسخه‌ها) را می‌سازیم، بیان نمی‌کند. (Ibid: 137)

شفلر معتقد است ما نمی‌توانیم از این واقعیت که توصیف‌های صادقی از جهان می‌سازیم، نتیجه بگیریم که جهان را می‌سازیم. شفلر انتقاد خود را این‌گونه خلاصه می‌کند که «ما می‌توانیم ساختن کلمات را بفهمیم، نه ساختن جهان‌هایی که کلمات به آنها اشاره می‌کنند.» و «من می‌توانم این نظریه را بپذیرم در صورتی که «جهان» به عنوان نسخه در نظر گرفته شود، در غیر این صورت پذیرش این نظریه را غیرممکن می‌دانم.» وی در نهایت با اشاره به این عبارات نتیجه می‌گیرد که تفسیر عینی از نظریه گودمن با سخنان او سازگارتر است. «در اینجا او (گودمن) به روشنی می‌گوید که ما فقط نسخه‌ها را نمی‌سازیم، بلکه چیزهایی که نسخه‌ها به آنها ارجاع می‌دهند، حتی مادّه‌ای را که این چیزها از آن درست شده‌اند، می‌سازیم.» بنابراین شفلر طی این استدلال، نظریه گودمن را غیرقابل پذیرش می‌داند. (Ibid: 138)

گودمن در پاسخ به این انتقاد می‌گوید، این پرسش، مهم نیست؛ زیرا تفاوت میان این ادعا که ما جهان‌های واقع را می‌سازیم و اینکه ما نسخه‌ها را می‌سازیم، صرفاً تفاوت قراردادی است. این سخن که هر نسخه درست، یک جهان است و این سخن که هر نسخه درست، جهانی دارد که به آن پاسخ می‌دهد، حتی اگر در تضاد با هم قرار گیرند، ممکن است به یک اندازه درست باشند. افزون بر آن، سخن گفتن از جهان‌ها و سخن گفتن از نسخه‌های درست اغلب،



قابل جابجایی هستند. نسخه‌ها را می‌توانیم و باید جهان‌های واقعی در نظر بگیریم؛ زیرا جهانی غیر از این نسخه‌ها و مستقل از توصیف‌ها، قابل تصور نیست. (Goodman, 1996: 144)

یکی از استدلال‌های گودمن در اثبات نظریه خود این است که توصیف‌های مختلف و متعدد از جهان وجود دارد که برخی از آنها در عین حال که درست هستند با یکدیگر متضاد یا متناقض هستند. این توصیف‌های متناقض در یک جهان نمی‌توانند صادق باشند، پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که جهان‌های مختلفی وجود دارد که هر کدام از این توصیف‌ها و نسخه‌ها مربوط به یکی از آنهاست. گودمن در توضیح این استدلال بیان می‌کند:

چگونه باید حقایق متناقض را بدون قربانی کردن تفاوت میان صادق و کاذب با یکدیگر سازگار کنیم؟ شاید راهش این است که این نسخه‌ها را در جهان‌های متفاوت صادق بدانیم. نسخه‌های متضاد بر یک جهان دلالت نمی‌کنند. با تفکیک جهان‌ها از تناقض جلوگیری می‌شود. بنابراین اگر جهان واقعی وجود داشته باشد، جهان‌های زیادی وجود دارد؛ زیرا نسخه‌های واقعی متقابل وجود دارد و این نسخه‌ها نمی‌توانند در همان جهان، صادق باشند. اگر مفهوم چندگانگی جهان، عجیب و غریب و ناخوشایند باشد، با این وجود به نظر می‌رسد که توسط گزینه غیرقابل تحمل جهانی که متناقض است و در آن همه نسخه‌ها درست هستند، مجبور به انتخاب آن می‌شویم. (Ibid: 152)

دلیل دیگر گودمن در اثبات اینکه نمی‌توان همه نسخه‌ها را توصیف‌های متعدد یک جهان در نظر گرفت و اینکه نمی‌توانیم صحبت از نسخه‌های درست که هر یک جهان خود را دارند، متوقف کنیم این است که: «در این صورت جهانی که به دست می‌آید، جهانی بدون انواع<sup>۱</sup>، نظم<sup>۲</sup>، حرکت<sup>۳</sup>، سکون<sup>۴</sup> یا طرح<sup>۵</sup> است؛ جهانی که ارزش ندارد از آن دفاع کرد یا آن را انکار نمود. (Goodman, 1978: 20)

به بیان دیگر، گودمن معتقد است که اگر بخواهیم جهانی توصیف‌نشده و توصیف‌ناپذیر را فرض کنیم که مرجع

1. Kinds
2. Order
3. Motion
4. Rest
5. Pattern



توصیف‌ها و نسخه‌ها باشد، چنین جهانی هیچ شکل و ساختاری نخواهد داشت؛ زیرا هر ساختاری برای آن در نظر بگیریم در واقع دوباره آن را توصیف کرده‌ایم و یک توصیف را به‌عنوان جهان در نظر گرفته‌ایم. بنابراین سخن گفتن از محتوای بدون ساختار یا داده بدون مفهوم یا جوهر بدون عرض خود-متناقض است؛ زیرا سخن گفتن، ساختار را تحمیل می‌کند، مفهوم‌سازی می‌کند و ویژگی‌ها را توصیف می‌نماید. اگرچه مفهوم بدون تصور، پوچ است، تصور بدون مفهوم هم کور است. می‌توانیم کلمات بدون جهان داشته باشیم، اما جهان بدون کلمات یا دیگر نشانه‌ها وجود ندارد. (Goodman, 1978: 6)

هیلاری پاتم یکی از کسانی است که تا اندازه زیادی از نظریه گودمن دفاع کرده است و آن را با نظریه رئالیسم درونی<sup>۱</sup> خود سازگار می‌داند. پاتم در تأیید این استدلال می‌گوید:

«گودمن اشاره می‌کند که هر پدیده، توصیفات بسیاری دارد که به یک اندازه معتبر هستند. از نظر او این امر دو علت دارد. اول از همه، ادراک به‌طور مشهور تحت تأثیر تفاسیر ارائه شده توسط عادت، فرهنگ و نظریه است. دوم اینکه برای گودمن هم، مانند ویتگنشتاین مرز مشخصی میان تجربه و توصیف ارائه شده توسط فاعل شناسا وجود ندارد.» (Putnam, 1996: 107-108)

وی جای دیگر می‌نویسد: «مقایسه نظریه با تجربه، مقایسه با واقعیت مفهوم‌سازی نشده نیست. این، مقایسه یک نسخه با نسخه‌ای است که ما در یک زمینه تجربه کرده‌ایم.» (Ibid: 115)

گودمن می‌خواهد بگوید ما نمی‌توانیم جهان را مگر توسط یک توصیف ارائه‌شده از آن توصیف کنیم. به بیان دیگر، ساختاری توصیف‌نشده از جهان در واقع وجود ندارد. هاروی سیگل<sup>۲</sup> این استدلال گودمن را نادرست می‌داند و معتقد است اگرچه این سخن، درست است، اما گودمن از این امر بدیهی نتیجه می‌گیرد که خود جهان با توجه به توصیف‌های ما از آن وجود دارد یا حداقل اگر یک جهان مستقل از توصیف‌ها وجود داشته باشد، این جهان هیچ ارزشی ندارد. این در حالی است که از این حقیقت که ما نمی‌توانیم جهان را بدون توصیف کردن آن نشان دهیم، نمی‌توان نتیجه گرفت جهان توصیف‌نشده، بدون شکل است یا مهم نیست. گودمن هیچ دلیلی ارائه نمی‌دهد که ثابت

1. Internal realism  
2. Harvey Siegel



کند جهان تا وقتی که ما آن را توصیف می‌کنیم، وجود دارد. جهان مستقل از توصیف‌های ما وجود دارد، اما ما نمی‌توانیم بدون توصیف کردن آن را نشان دهیم. (Siegel, 1984)

جان سرل<sup>۱</sup> که یکی از فیلسوفان تحلیلی و از مدافعان رئالیسم متافیزیکی است، ادعای گودمن را کاملاً نادرست می‌داند. به اعتقاد سرل بر خلاف نظر گودمن، ما جهان‌ها را نمی‌سازیم، ما توصیف‌هایی می‌سازیم که جهان واقعی ممکن است با آن متناسب باشد یا نباشد. اما همه اینها دلالت می‌کند که واقعیتی مستقل از نظام مفاهیم ما وجود دارد. بدون چنین واقعیتی، چیزی وجود ندارد که مفاهیم بر آن دلالت کند. (Searle, 1997: 36)

همان‌طور که گفتیم گودمن برای اثبات نظریه خود، این‌گونه استدلال کرد که ما به چیزی بیش از توصیف‌های خود از جهان دسترسی نداریم و هر چیزی که به عنوان مرجع این توصیف‌ها در نظر بگیریم باز هم نسخه‌ای دیگر است که به عنوان جهان واقعی فرض کرده‌ایم، بنابراین می‌توانیم بگوییم جهان ما از همین نسخه‌ها تشکیل شده است. شفلر این استدلال را نادرست می‌داند و می‌گوید حتی اگر این درست باشد که ما به اشیا، فراتر از دانش خود از آنها دسترسی نداریم، باز هم اثبات نمی‌کند که اشیا با دانش ما ساخته می‌شوند. افزون بر آن، گفتن اینکه ما به اشیا، فراتر از دانش خود دسترسی نداشته یا با آنها ارتباط نداریم، زمانی درست است که منظور ما از دسترسی، با در نظر گرفتن اشیا به عنوان موضوع آگاهی، دسترسی معرفتی باشد که در این صورت هم این سخن، بدیهی است. (Scheffler, 1996: 140)

استدلال دیگر گودمن بیان مثال‌هایی است که به اعتقاد وی، نمونه‌هایی از جهان‌سازی توسط ذهن هستند. گودمن جهت توضیح نظریه خود صور فلکی<sup>۲</sup> را مثال می‌زند که توسط ذهن انسان و با انتخاب چند ستاره از میان دیگر ستاره‌ها و رسم خطوط فرضی میان آنها ساخته می‌شوند. به اعتقاد گودمن همان‌طور که صور فلکی را با انتخاب و کنار هم قرار دادن بعضی از ستاره‌ها می‌سازیم، ستاره‌ها را نیز با کشیدن مرزها و جدا کردن از یکدیگر می‌سازیم. به بیان دیگر، همان‌طور که در واقعیت، صورتهای فلکی وجود ندارند و ذهن انسان آنها را می‌سازد، دیگر اشیا جهان نیز با مرزبندی‌های ذهن انسان ساخته می‌شوند و در واقعیت، این اشیا وجود ندارند. (Goodman, 1996: 145)

1. John Searle  
2. Constellations



شفلر به این استدلال هم انتقاد کرده و این تفسیر را نیز که ستاره‌ها قبل از اینکه ما آنها را ستاره بنامیم به‌عنوان ستاره وجود نداشتند، بی‌فایده می‌داند. شفلر معتقد است این ادعا که ما ستاره‌ها را می‌سازیم به هر نحو غلط است و قرائت گودمن از «نسخه‌ها» هم اگر بر این ادعا که ما جهان عینی را می‌سازیم، دلالت داشته باشد، خودش غلط است. این سخن هم که ما ستاره‌ها را به‌عنوان ستاره می‌سازیم و پیش از اینکه واژه ستاره وجود داشته باشد، ستاره‌ها به‌عنوان ستاره‌ها وجود نداشتند، کمکی نمی‌کند. دلیل این امر آن است که اولاً وجود نداشتن ستاره‌ها با عنوان ستاره بر این دلالات نمی‌کند که وجود نداشته‌اند یا ما آنها را ساخته‌ایم. ثانیاً وجود ستاره‌ها به‌عنوان ستاره، صرفاً وجود آنها افزون بر نامیده شدن با عنوان ستاره است. در مجموع اگر صرفاً بر این اساس گفته شود ما ستاره‌ها را می‌سازیم، مغالطه خواهد بود. (Scheffler, 1996: 138)

جان سرل یکی از کسانی است که به این استدلال گودمن انتقاد کرده و آن را نادرست می‌داند. به اعتقاد سرل این سخن گودمن که ما با کشیدن مرزهای خاصی ستاره‌ها را می‌سازیم، به این معناست که چیزهایی فرض کنیم که مرزها را بر روی آنها می‌کشیم. در واقع، بدون اینکه از قبل سرزمینی وجود داشته باشد که بتوانیم مرزها را بر آن بکشیم، امکانی برای کشیدن هیچ مرزی وجود ندارد. بنابراین اگر حتی همان طور که گودمن مدعی است، ذهن و زبان ما مرزهای میان اشیا و حدود اشیا را مشخص کند، باز هم باید چیزی در واقعیت وجود داشته باشد که ذهن ما آن را با مرزهای مفهومی خود تقسیم‌بندی کند. (Searle, 1997: 27)

در پاسخ انتقادهای بالا توجه به این نکته ضروری است که این انتقادهای بر اساس انکار کامل جهان خارج از ذهن توسط گودمن اقامه شده است؛ زیرا در این صورت نظریه او بسیار غیر معقول به نظر می‌رسد. اما گودمن در توضیح این مسئله و پاسخ به انتقادات می‌گوید:

در حالی که نیازی نیست جهان زیربنایی<sup>۱</sup> را برای کسانی که آن را دوست دارند، انکار کنیم، چنین جهانی کاملاً محو شده است. برای برخی از اهداف، ممکن است بخواهیم رابطه‌ای را تعریف کنیم که نسخه‌ها را در دسته‌هایی قرار دهد که هر دسته، جهانی را تشکیل دهد و اعضای دسته‌ها، نسخه‌هایی از جهان باشند. اما برای بسیاری از اهداف،



توصیف‌های درست از جهان و تصویرهای جهان و ادراکات جهان، نحوه‌های بودن جهان یا همان نسخه‌ها می‌توانند

جهان‌های ما محسوب شوند.» (Goodman, 1978: 4)

در این عبارت که استدلال دیگر گودمن در دفاع از نظریه جهان‌سازی است، او به‌طور ضمنی به وجود یک جهان واحد و مستقل اقرار می‌کند. با این حال فرض وجود آن را غیر ضروری و انکار آن را بدون اثر می‌داند و ادعا می‌کند این دوگانگی مهم نیست، مهم این است که تصمیم بگیریم اهداف ما با کدام نحوه سخن گفتن، محقق می‌شود. در واقع، همان طور که پیشتر اشاره شد فیلسوفانی مانند گودمن به دنبال پرهیز از دوگانه واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی هستند و بر نگاه پراگماتیستی تأکید می‌کنند، به همین دلیل نیز از وجود جهان مستقل سخن نمی‌گویند، اما این به معنای ایده‌آلیسم نیست. سخنان رورتی درباره این جریان فلسفی تأکیدی بر این تحلیل است:

همین که گفته باشید آگاهی ما به‌طور کامل تحت تأثیر یک وصف است و وصف‌ها تابع نیازهای اجتماعی است، پس «طبیعت» و «واقعیت» فقط می‌تواند نام‌های چیزی شناخت‌ناپذیر باشد، چیزی شبیه شیء فی‌نفسه کانت. سراسر جنبش تفکر فلسفی غرب از هگل به بعد، کوششی در راه پرهیزکردن از چنین چیز شناخت‌ناپذیری بوده است. (رورتی، ۱۹۳۱: ۹۷)

مسئله مهم دیگر در رابطه با نظریه گودمن این است که بر اساس واقع‌گرایی و فهم عرفی، توصیف‌هایی که ما از جهان ارائه می‌دهیم در صورتی صادق است که مطابق با ساختار واقعیت باشد، اما گودمن این تلقی متعارف را نادرست می‌داند و ادعا می‌کند به این نتیجه رسیده است که چیزی به عنوان ساختار واقعیت یا ساختار واقعی جهان وجود ندارد که توصیف‌ها و نسخه‌های ما مطابق با آن باشد.

من نظریه تصویری زبان را نپذیرفتم؛ زیرا ساختار یک توصیف، مطابق با ساختار جهان نیست. اما سپس نتیجه گرفتم که چیزی به‌عنوان ساختار جهان وجود ندارد که چیزی مطابق با آن باشد یا نباشد. (Goodman, 1996: 10)

البته این سخن گودمن به این معنا ممکن است معقول باشد که هر چه را به‌عنوان ساختار واقعی جهان در نظر بگیریم و بخواهیم نسخه‌ها را با آن تطبیق دهیم، خود آن ساختار، نسخه‌ای دیگر است که ساخته ذهن می‌باشد، بنابراین وجود ساختار واقعیت، غیرقابل اثبات است. این ادعا این پرسش را مطرح می‌کند که اگر واقعیت ثابتی وجود



نداشته باشد که توصیف‌ها را با آن بسنجیم، چه چیزی می‌تواند معیار درست بودن نسخه‌ها باشد؟ گودمن معتقد است: «ما نمی‌توانیم نسخه‌ها را با مقایسه با جهان توصیف‌نشده، تصویرنشده و ادراک‌نشده بسنجیم، بلکه باید آن را با ابزارهای دیگری بسنجیم که در ادامه درباره آنها بحث خواهیم کرد.» (Goodman, 1978: 3-4)

بر اساس نظریه جهان‌سازی، نسخه‌ها، جهان‌ها را می‌سازند، اما این سخن به این معنی نیست که هر توصیف و نسخه‌ای، جهانی واقعی است. گودمن میان نسخه‌های درست و نادرست تمایز می‌گذارد و معتقد است تنها نسخه‌های درست، جهان‌ها را می‌سازند. این تمایزگذاری میان توصیف‌ها و نسخه‌های درست و نادرست نظریه گودمن را از ایده‌آلیسم دور می‌کند و نسبی‌گرایی آن را تقلیل می‌دهد.

من (گودمن) مدعی هستم که نسخه‌های بسیاری به یک اندازه، درست هستند. با این وجود نسخه‌درست با نسخه نادرست متفاوت است. نسبی‌گرایی با ملاحظه درستی نسخه محدود شده است. با این حال، درستی، نه از مطابقت با جهان مستقل از نسخه‌ها تشکیل شده است و نه با آن ارزیابی می‌شود.» (Goodman, 1996: 142)

گودمن از اصطلاح «درستی»<sup>۱</sup> به جای «صدق»<sup>۲</sup> استفاده کرده است؛ زیرا به اعتقاد گودمن رابطه صدق که اغلب به معنای مطابقت با جهان واقع به کار برده می‌شود، امکان‌پذیر نیست. تا وقتی که یک نسخه، لفظی و دربردارنده عبارات است، ممکن است صدق، مرتبط باشد، اما صدق نمی‌تواند به عنوان توافق با جهان تعریف و ارزیابی شود؛ زیرا نه تنها صدق برای جهان‌های مختلف متفاوت است، بلکه ماهیت توافق یک نسخه با جهانی جدا از آن بسیار مبهم است. درستی را نباید همان صدق، معنا کرد. نسخه‌ای ممکن است درست باشد، اما صادق نباشد. نسخه‌های ناسازگار ممکن است هر دو درست باشند و برای برخی نسخه‌های درست، قواعد صدق قابل اعمال نیست. معیاری که گودمن برای تعیین درستی نسخه‌ها معرفی می‌کند، «متناسب بودن» است. متناسب بودن به معنای سازگار بودن با اهداف عملی است. یعنی از نظر گودمن با توجه به اهداف عملی می‌توان تعیین کرد که یک نسخه درست است یا نه، به این معنا که اگر یک نسخه بتواند مسائل و نیازهای نظری ما برای رسیدن به اهداف عملی تعیین شده را محقق کند، نسخه درستی است. (Goodman, 1978: 17, 138, 107)

1. Rightness
2. Truth



عبور از واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی: بررسی دیدگاه ناواقع‌گرایی نلسون گودمن

هر چند به نظر برخی منتقدان از جمله سیگل، این معیار، چالش‌برانگیز است، اما با توجه به مبانی موردنظر گودمن که به آن اشاره شد، ارزیابی نسخه‌ها با معیار نتایج عملی و کاربردی آنها، تنها معیار ممکن است. همان‌طور که گفتیم گودمن می‌کوشد از متافیزیک فاصله گرفته و واقعیت شناخت‌ناپذیر را معیار تمایز نسخه درست از نادرست قرار ندهد. در عین حال او نمی‌خواهد به دام ایده‌آلیسم افتاده و معیاری کاملاً ذهنی و نسبی‌گرایانه در نظر بگیرد. نتایج عملی و کاربردی حاصل از یک نسخه می‌تواند معیاری غیرذهنی و واقعی در تعیین درست بودن آن باشد؛ زیرا اگر نسخه‌ای نادرست باشد به کار بردن آن در تغییر جهان و ساختن جهان جدید ناممکن خواهد بود.

انتقاد دیگری که به نظریه جهان‌سازی گودمن وارد شده مربوط به مسئله وجود شر در جهان است. بر اساس این انتقاد، وجود شر در جهان، نظریه جهان‌سازی را نقض می‌کند؛ زیرا اگر جهان توسط انسان ساخته می‌شود، وجود شرور مختلف که به زیان انسان است، هیچ توجیهی نخواهد داشت. این انتقاد را آقای دکتر رضا صادقی در مقاله‌ای با عنوان «نمرود مدرن: نگاهی به نظریه جهان‌سازی نلسون گودمن» مطرح کرده است:

اگر مفهوم‌سازی به جهان‌سازی می‌انجامد و اگر جهان‌های بی‌نهایتی وجود دارند که افراد بر اساس خواست و نیاز خود آن را ساخته‌اند، چرا در جهان همه انسان‌ها درد و رنج و نابسامانی و نادانی و در نهایت مرگ دیده می‌شود.

(صادقی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

ایشان در جای دیگر می‌گوید:

در اینجا مسئله شر دیگر نه تنها پناهگاه الحاد نخواهد بود، بلکه به پرتگاهی برای آن تبدیل خواهد شد... مسئله

شر در اینجا به منزله دلیلی مستحکم، دعوی الوهیت انسان را باطل می‌کند. (همان: ۱۴۲)

بر اساس این انتقاد، با وجود اینکه برخی از فلاسفه، جهت توجیه الحاد از راه وجود شر در جهان استدلال کرده‌اند و آن را نافی اعتقاد به وجود خدا دانسته‌اند، وجود شر، دلیلی برای اثبات وجود خدا و مستقل بودن نظام هستی از اراده انسان است. بنابراین وجود شر نشان می‌دهد که جهان، توسط اراده انسان ساخته نشده است. طبق این استدلال، وجود شر نه تنها الحاد را توجیه نمی‌کند، بلکه دلیل قاطعی در اثبات وجود خدا و اعتراف به ضعف‌ها و ناتوانی‌های معرفتی و وجودی انسان است. بنابراین نادرستی نظریه جهان‌سازی گودمن و نظریه‌هایی مانند آن را که متضمن





الوهیت انسان هستند، اثبات می‌کند.

در پاسخ به این انتقاد دو استدلال می‌توان مطرح کرد. نخست اینکه همان طور که بیان شد نظریهٔ جهان‌سازی گودمن مدعی الوهیت انسان و آفرینش جهان از عدم توسط انسان نیست، بنابراین اگر وجود شر، ناقض ادعای الوهیت انسان باشد، این نظریه را نقض نمی‌کند. دوم اینکه با نگاهی دقیق‌تر روشن می‌شود که نظریهٔ جهان‌سازی می‌تواند به توجیه شر در جهان کمک کند؛ زیرا بر اساس این نظریه آنچه که ما به عنوان جهان واقع می‌شناسیم، در واقع، توصیف‌ها و نسخه‌های ساخته شده توسط ذهن انسان است. همچنین گودمن ادعا نکرده است که جهان‌های ساخته شده توسط انسان بی‌نقص و کامل هستند، بلکه تأکید کرده که این جهان‌ها همواره در حال اصلاح و تغییر هستند. بنابراین وجود شر را می‌توان به ضعف معرفتی انسان در ساختن جهان خود و همچنین تضاد منافع افراد و جوامع مختلف دانست که موجب بروز شر در جهان می‌گردد. افزون بر آن با یک نگاه الهیاتی می‌توان در حقیقت، ساحت خداوند را از آفرینش شر بری کرده و وجود آن را به معرفت و دانش محدود انسان و توصیف خودمحور جهان مستند نمود.



## نتیجه‌گیری

دیدگاه ناواقع‌گرایی گودمن اگرچه مقابل واقع‌گرایی است، اما در حقیقت در تقسیم‌بندی دوگانه واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا به اعتقاد گودمن مسئله مهم و اساسی نسبت جهان و انسان، با جدال تاریخی میان واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی حل نمی‌شود و نظریه او درصدد اثبات هیچ یک از این دو طرف نیست. بر اساس این رویکرد که در فلسفه معاصر بی‌سابقه نیست، تلاش برای شناخت جهان فی‌نفسه و مطابقت معرفت با آن، تلاشی بدون نتیجه است. از طرفی نارسایی‌ها و معضلات ایده‌آلیسم نیز روشن شده است، بنابراین راه‌حل نهایی این است که آنچه را به عنوان واقعیت در اختیار داریم، یعنی همان توصیف‌ها و نسخه‌ها، اصل واقعیت برشماریم. در نتیجه به این دلیل که توصیف‌ها و نسخه‌ها متعدد و متنوع هستند، می‌توان گفت که واقعیت، متعدد و متنوع است. به بیان دیگر توصیف‌ها و نسخه‌ها را به عنوان جهان واقع می‌پذیریم و در نتیجه باید وجود جهان‌های متعدد را بپذیریم.

ساختن جهان توسط انسان که نظریه جهان‌سازی گودمن دربردارنده آن است، به معنای آفرینش اشیا طبیعی از عدم نیست. همان‌طور که گودمن به آن اشاره می‌کند، این ساختن، توسط ذهن و زبان انسان انجام می‌شود. یعنی انسان با ذهن و زبان خود، جهان را توصیف می‌کند و چون جهانی که باید آن را به‌عنوان واقعیت نهایی بپذیریم همین توصیف‌ها هستند، می‌توانیم بگوییم انسان جهان را می‌سازد. توصیف‌ها یا نسخه‌های ساخته شده توسط ذهن انسان به نظر گودمن واقعی هستند. با این توضیحات این انتقاد که گودمن وجود جهان خارج را انکار کرده و همه چیز را ذهنی دانسته است و همچنین این انتقاد که نظریه گودمن مستلزم آفرینش اشیا طبیعی به وسیله انسان می‌باشد، پاسخ داده می‌شود.

گودمن به روشنی گفته است هر نسخه یا توصیفی، واقعی و درست نیست. این ادعا، دیدگاه گودمن را از ایده‌آلیسم جدا می‌کند و نسبت‌گرایی آن را تقلیل می‌دهد. گودمن مدعی است که ما به جهان فی‌نفسه دسترسی نداریم، بنابراین بهتر است معیار دیگری برای ارزیابی توصیف‌ها بیابیم. معیار گودمن در تمایز نسخه‌های درست از نادرست، مناسب بودن آن نسخه در کاربرد عملی است. نتایج کاربردی و عملی حاصل از هر نسخه، نشان‌دهنده درست بودن و در نتیجه، واقعی بودن جهانی است که آن نسخه، توصیف کرده یا به بیان دیگر ساخته است. بنابراین می‌توانیم نتیجه



بگیریم که انتقادات مطرح شده درباره تمایز نسخه‌های درست از نادرست در نظریه گودمن و عدم تعیین معیار ثابتی برای این تمایز به آن وارد نیست.

همان طور که گفتیم استدلال‌های اگزیستانسیالیستی که بر وجود شر در جهان و درد و رنج‌های طبیعی و روحی انسان تکیه دارند، مبطل نظریه گودمن نیستند؛ زیرا حتی اگر بپذیریم وجود شر می‌تواند ناقض نظریه‌های الحادی باشد، نظریه گودمن را نقض نمی‌کند؛ زیرا این نظریه در بردارنده الحاد یا الوهیت انسان نیست. افزون بر این، نظریه جهان‌سازی حتی می‌تواند راه حل خوبی برای توجیه وجود شر و رنج‌های انسان و تنزیه ساحت خداوند از آفرینش شر در جهان باشد؛ زیرا اگر بپذیریم آنچه ما به‌عنوان واقعیت می‌شناسیم، در واقع، توصیف‌ها و نسخه‌های برساخته ذهن انسان است، می‌توانیم استدلال کنیم وجود شر یا احساس درد و رنج به علت ضعف‌های معرفتی و وجودی انسان است.

در نهایت، با در نظر گرفتن این واقعیت که نظریه گودمن تلاشی برای تبیین جهان هستی و نسبت آن با انسان، به‌دور از پارادایم واقع‌گرایی - ضد واقع‌گرایی است، نباید آن را با اصول و معیارهای رایج در بحث‌های واقع‌گرایی - ضد واقع‌گرایی نقد کنیم، بلکه باید نتایج معرفتی آن را در علوم مختلف و کارایی عملی آن در زندگی را ارزیابی کنیم. هم‌چنان که کانت نشان داد که ذهن انسان در بازنمایی واقعیت، نقش فعال دارد و مسیر فلسفه و علم را پس از قرن‌ها تغییر داد، گومن و پیروان او نیز معتقد هستند قدرت ذهن و زبان در بازنمایی واقعیت تا حدی است که می‌توان آن را بازسازی جهان جدید از جهان‌های پیشین دانست. بر اساس دیدگاه گودمن، تنها چیزی که می‌تواند ارزش یک توصیف از جهان و برتری آن بر دیگر توصیف‌ها را نشان دهد، نتایج کاربردی و عملی آن و فوایدی است که در علم و زندگی روزمره برای انسان در پی دارد.



عبور از واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی: بررسی دیدگاه ناواقع‌گرایی نلسون گودمن

## منابع و مأخذ

۱. رورتی، ریچارد، ۱۳۸۴، فلسفه و امید اجتماعی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نشر نی.
۲. صادقی، رضا، ۱۳۸۴، «نمرود مدرن: نگاهی به نظریه جهان‌سازی نلسون گودمن»، معرفت فلسفی، شماره ۹، صص ۱۴۷-۱۲۵.
3. Cohnitz. D, Rossberg. M, 2006, *Nelson Goodman* (Philosophy Now), Acumen.
4. Goodman, Nelson, 1996, *On Starmaking*, in McCormik. Peter J(Ed), *Starmaking, Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, p. 143-150 (Original work published 1984).
5. Goodman, Nelson, 1996, *The Way the World Is*, in McCormik. Peter J(Ed), *Starmaking, Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, p. 3-10 (Original work published 1960).
6. Goodman, Nelson, 1996, *On Rightness of Rendering*, in McCormik. Peter J(Ed), *Starmaking, Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, p. 79-104.
7. Putnam, Hilary, 1996, *Irrealism and Deconstruction*, in McCormik. Peter J(Ed), *Starmaking, Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, p. 179-200 (Original work published 1992).
8. Siegel, Harvey, 1984, *Relativism, Realism, and Rightness: Notes on Goodmanian Worldmaking*, *Journal of Thought*, Vol. 19, No. 4 (Winter 1984), pp. 16-35.
9. Scheffler, Israel, 1996, *The Wonderful Worlds of Goodman*, in McCormik. Peter J(Ed), *Starmaking, Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, p. 134-141.
10. Searle, John R, 1997, *The Construction of Social Reality*, Free Press.